

واکاوی سفرنامه یوشیدا ماسهارو از منظر انحطاط‌شناسی ایران دوره قاجار*

محمد سلماسی‌زاده**

چکیده

تبیین چیستی انحطاط ایران در دوره قاجار و شناخت اسباب و عوامل و یافتن چاره و سامان آن مهم‌ترین هدف این پژوهش و به باور نگارنده این‌سطور مهم‌ترین فایده تاریخی است که از آن می‌توان یاد کرد. یوشیدا ماسهارو نخستین فرستاده سیاسی ژاپن به ایران در دوره جدید است که بیشتر با هدف برقراری روابط سیاسی بین ایران و ژاپن در ثلث پایانی سده نوزدهم به ایران آمد و البته غایت اصلی مأموریتش ایجاد روابط بازرگانی بود. این بازمانده از یک خاندان سامورایی که حقوق خوانده و به کار دیپلماسی اشتغال داشت در طول سفرش با دقت و وسواسی شاعرانه، اوضاع ایران را نگریسته و با ژاپن مقایسه کرده است. ژاپنی که مانند ایران از نیمه سده نوزدهم تجددطلبی و ترقی‌خواهی را شروع کرد، اما مجموعه عوامل درونی و بیرونی سرنوشت‌نوسازی و توسعه در این دو کشور را به اندازه شرق و غرب آسیا از هم دور ساخت. گرچه ماسهارو به صورت سامان یافته و کلاسیک به انحطاط ایران و عوامل آن نگاه نمی‌کند و اساساً چنین رسالتی را دنبال نمی‌نماید، اما روح حساس و احساسات ملی - آسیایی وی تصاویری از ایران سال‌های پایانی سده نوزدهم ارائه می‌کند که در دیدگان محقق جستجوگر می‌تواند چیستی، چرایی و چگونگی انحطاط ایران را نمایان سازد. و صد البته یافته‌های این پژوهش با نظرات دیگر سفرنامه نویسان و مورخان و محققان باید به عرصه نقد و بررسی کشیده شود.

واژگان کلیدی: انحطاط ایران، خودکامگی سیاسی، روابط بازرگانی، باورهای عمومی

یوشیدا ماساهارو^۱ (۱۹۲۱ م. - ۱۸۵۲ م.) از خاندانی سامورایی و اداری بود، در دانش و ادب چین پرورده شد، انگلیسی یاد گرفت، مدتی قضاوت کرد، به «حزب آزادی» پیوست و با سخنرانی‌ها و اشعاری که به لطافت گلدوزی روی کیمونو بود؛ نقش فعالی در مشروطه خواهی ژاپن ایفا کرد. (یوشیدا، ۱۳۷۳: ۱۸-۱۶) در ۱۲۹۷ ق. / ۱۸۸۰ م. با همراهانش که نخستین فرستادگان ژاپن به ایران در تاریخ جدید محسوب می‌شدند، به کشور ما آمد و تا ۱۲۹۸ ق. / ۱۸۸۰ م. کمی بیش از ۶ ماه در ایران به سیر و سفر پرداخت. (همان: ۸) وی «مردی بود با روح نقاد، حساس و نازک طبع» که پس از بازگشت از ایران به اروپا رفت، قوانین اساسی برخی از این کشورها را مطالعه کرد و در بازگشت از کار دولتی کناره گرفت و در خانه کوچک خود به مطالعه و نگارش کتاب دست زد. «کتاب سفر به ایران» محصول همین دوره است که در ۱۳۱۱ ق. / ۱۸۹۴ م. در ژاپن منتشر شد. در حالی که نفر دوم هیات ژاپنی، فوروکاوا^۲ پیش از وی کتابش را با نام «سفرنامه ایران» در ۱۳۰۷ ق. / ۱۸۹۰ م. منتشر کرده بود و یوشیدا از این کتاب در تالیف اثر خود بهره گرفت. (همان: ۲۰-۱۹) نوشته او سرشار از نکته‌پردازی و دقت در احوال مردم و نظام حکومتی ایران اواخر عهد ناصری است که طبعاً مانند هر اثر دیگری عاری از سهو و خطا نیست. اما این امتیاز را دارد که گزاره گویی نکرده و به ابهام، سخن نگفته است. (همان: ۲۱) این ژاپنی ۲۸ ساله از کشوری دیدن می‌کرده است که برایش سرشار از شگفتی بود. (همان: ۲۲) وی اندیشه ترقی خواهی میرزا حسین خان سپهسالار را ستوده و از دریافت‌های سطحی و ظاهری حکام و تجدد خواهان ایرانی از تمدن جدید انتقاد می‌کند و از اینکه تمام تصمیم‌گیری‌های مهم کشور توسط سلطانی مستبد انجام

^۱ Yoshida Masaharu

^۲ Furukawa

می‌گیرد و احساسات و دریافت‌های شخصی وی هنگامی که با منفعت‌طلبی شخصی آلوده می‌گردد، سرنوشت یک کشور را تغییر می‌دهد و آن را به ورطه سقوط و هلاک می‌کشانند؛ اظهار تحیر و اعلام خطر می‌کند و در جای جای کتابش از دخالت روسیه و انگلستان در امور داخلی ایران و تهدید استقلال آن کشور می‌هراسد. در اینجا لازم است که بنا به ضرورت موضوع پژوهش، به طور اختصار به اوضاع ژاپن و محیطی که یوشیدا دست پرورده آن بود، اشاره کرد: عصر میجی و دوران تجددطلبی و ترقی‌خواهی آن امپراطور که این کشور را از ردیف ممالک عقب مانده آسیایی خارج کرد و در ابتدای سده ۲۰ در شمار کشورهای پیشرفته جهان در آورد.

ژاپن در نیمه‌های سده نوزده پس از دو قرن و نیم حاکمیت خاندان توکوگاوا^۱ که به نام امپراتور و به کام رزمندگان سامورایی قرار داشت، با وضع دشواری روبه‌رو بود: رکود، خمودگی، انزوا و نابسامانی‌های داخلی این کشور را از نظام کهن خود ناامید کرده بود و از سوی دیگر الزام ناوهای جنگی اروپایی و آمریکایی به گشایش بنادر ژاپن دست کم با خواست بخشی از حاکمان که شیفته صنعت پیشرفته غرب شده بودند، همراه شد و ناآرامی در داخل و فشار از خارج، این کشور را به تغییر و اصلاح واداشت. (همان: ۸۹) این تحولات به همراه منازعات قدرت میان خوانین (سپهسالاران) ژاپنی، با حمایت نیروهای غربی منجر به تاسیس حکومت مرکزی در این کشور و کنار گذاشتن شوگان‌ها^۲ گشت، خاندان توکوگاوا به طور کامل از قدرت کنار گذاشته شدند و امپراتور متسو هیتو^۳ که بعدها میجی^۴ نام گرفت، از ۱۲۸۴ق. / ۱۸۶۸م. نظامی تازه و نظمی نوین در این کشور باستانی شرق آسیا ایجاد کرد. (همان: ۹-۱۲) در همین سال نمایندگان ولایات برای تشکیل

^۱ Tokugawa

^۲ Shoguns

^۳ Mutsuhito

^۴ Meiji

مجلس مشورتی فراخوانده شدند و «میثاق نامه» که نیات و فلسفه بنیادی حکومت

جدید بود، طی فرمانی از سوی امپراتور اعلان شد که اصول مهم آن عبارت بودند از:

۱. سیاست دولت بر مبنای مشورت گسترده خواهد بود.

۲. مردم در خواسته‌های خود آزادند.

۳. منافع ملی بالاتر از هر امری خواهد بود.

۴. عادات پست گذشته باید منسوخ شود و شیوه‌های مترقی اخذ شده از غرب

جایگزین آن شود. (همان: ۱۳)

از مفاد این پیمان مشخص است که امپراتور ژاپن، برخلاف شاه ایران، روح و جوهره نظام جدید را دریافته و آن را با همه الزاماتش پذیرفته است و می‌توان آن را در کلمات زیر خلاصه کرد: مردم‌سالاری، آزادی، منافع ملی و تغییر و اصلاح؛ اصل چهارم که وجود «عادات پست گذشته» را قبول و ضرورت اخذ «شیوه‌های مترقی» را مورد تاکید قرار داده بود از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های توسعه و ترقی است که در آن پذیرش انحطاط به عنوان نخستین گام در راه شناخت اسباب و علل آن و تلاش برای نوسازی و مدرنیسم محسوب می‌شود. پذیرشی که در حاکم معاصر قاجاری، ناصرالدین شاه محقق نشد و لاجرم نوسازی و ترقی‌خواهی هم به سامان نرسید و سرنوشتی متفاوت برای جنبش اصلاح‌گرایانه ایران فراهم آورد. تفاوت دیگر این دو کشور در آن بود که ژاپن از پارادوکسی مناسب و پویا برای پیشبرد مقاصد عالی توسعه و ترقی خود بهره‌مند شد؛ یعنی گرایش به تجدد در عین وفاداری به آیین باستانی شینتو و میراث‌ها و فضایل ملی. در حالی که در ایران بیشتر تجددگرایان باشیفتگی و تحیر به سویی رفتند که با فرو افتادن در بند رویه ظاهری تمدن جدید، دچار یاس و نومیدی گشتند و به امال خود دست نیافتند و کمتر به پیش شرط‌ها، زمینه‌ها و الزامات تمدن جدید توجه و اهتمام

داشتند. همین اصول، پایه و مایه پیشرفت و ترقی شگفت‌انگیز و سریع ژاپن را در سده بیستم فراهم کرد و برخلاف ناصرالدین شاه که از مظاهر تجدد و نوجویی، تنها مظاهر مادی آن مانند ماشین دودی را به تهران آورده بود، موتسوهِیتو در ۱۲۸۸ق. / ۱۸۷۲م. هم‌زمان با توسعه راه‌آهن، آزادی تجارت و دیگر وجوه صنعتی شدن؛ بر اهمیت آگاهی عمومی، آموزش همگانی و آزادی مطبوعات تأکید داشت. (همان: ۱۴-۱۳) کمی بعد، فرمان مشروطیت در ۱۲۹۸ق. / ۱۸۸۱م. صادر شد و با دور اندیشی و به منظور آماده‌سازی مقدمات نظام پارلمانی، اعلام گردید که نخستین مجلس ملی این کشور پس از مطالعه در قانون اساسی کشورهای پیشرفته اروپایی و آشنایی با مجالس آنها، ۹ سال بعد افتتاح خواهد شد. بدین منظور هیئتی از این کشور به اروپا اعزام شد که یوشیدا هم عضو آن بود و سرانجام در ۱۳۰۶ق. / ۱۸۸۹م. با افتتاح مجلس، روزی فرا رسید که در تاریخ آن کشور به عنوان «روز بنیاد امپراتوری ژاپن» شناخته می‌شود. (همان: ۱۶) اما در مدل ایرانی و در یک تفاوت آشکار، تنها در عرض چند ماه فرمان مشروطیت صادر شد و مجلس شورای ملی افتتاح گردید.

یوشیدا که سفر را وسیله‌ای برای آموزش پدیده‌های نوین و آشنایی با فرهنگ‌های جدید می‌دانست، همراه فوروکاوا، افسر ارتش و پنج بازرگان عازم ایران شد. ایرانی که برای وی شگفت‌تر از هر رویداد خیال‌انگیز بود. وی از یک هندی به نام رام چندار^۱ به‌عنوان مترجم استفاده کرد. هر چند کم‌اطلاعی این مترجم هندی و دخالت‌های بی‌جای او مشکلاتی برای یوشیدا فراهم کرد که بارها از آن شکوه می‌کند. یوشیدا به صراحت اعلام می‌نماید که در این سفر بیشتر به دنبال «معرفی شیوه حکومت، نظام قانونی، مالیات‌ها، جمعیت و فرآورده‌های ایران و زبان و ادب این کشور

^۱ Ram- Chandra

است». (همان: ۳۲) هر چند بیشتر حجم کتاب وی به توصیف شهرها، کاخ‌ها، راه‌ها و باغ‌های ایران اختصاص یافت، اما همین امعان نظر ویژه به نظام حکومتی ایران ولو با عبارات کوتاه، نشانگر اهمیت این موضوعات، دست‌کم در حیطه تئوری و نظر، برای این آزادیخواه ژاپنی است. وی به یک تفاوت اساسی میان ایران و ژاپن توجه می‌کند و آن تنوع نژادی، زبانی و آئینی مردم ایران و یک‌دست بودن ژاپن از این منظر است (همان: ۳۵) که نکته مهمی در ایجاد گسست مدنی و دشواری اجرای اصلاحات بود. زیرا این تنوع و تکثر موجب تقسیم جامعه به گروه‌های متفاوت با خواست‌ها و منافع مغایر و رقابت و ستیز می‌گردید و نیروهای گریز از مرکز را به مقاومت در برابر اقدامات اصلاحی دولت مرکزی وا می‌داشت. سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی این زمان سرشار از بیان اختلافات حیدری - نعمتی و قومی - نژادی است که بی‌گمان فرساینده نیروهای درگیر است که به جای اشتراک در تولید و نوسازی کشور به نزاع با یکدیگر و از بین بردن منابع انسانی و طبیعی پرداخته‌اند.

تلاش برای ایجاد روابط بازرگانی

نخستین هدف سفارت بوشیدا ایجاد روابط بازرگانی میان ایران و ژاپن بود. چنانچه در ملاقات با ناصرالدین شاه و در پاسخ به این پرسش که آیا همه شما برای بررسی وضع بازار ایران به این جا آمده‌اید؟ تصریح می‌کند: «بله البته دولت امپراتوری ژاپن ما را مامور ساخته است که در باره رابطه بازرگانی مذاکره کنیم». (همان: ۱۸۹) ماموریتی که دشواری آن از گذر از کوره راه‌های خطرناک و بی‌آب و علف ایران هم سخت‌تر به نظر می‌آمد و در حالی که به نوشته ماسهارو از ژاپن تا بوشهر را می‌شد با کشتی‌های تندرو ۴۵ روزه و با امنیت آمد. (همان: ۱۸۸) از بوشهر تا تهران در بهترین وضعیت و با استفاده از چاپار دولتی، که کمتر بازرگانی، می‌توانست از آن بهره ببرد، ۴۲ روز راه بود، راهی پر خطر

و سهمناک که دزدان و حرامیان و عوامل طبیعی آن را چنان ناامن کرده بودند که مسافران و بازرگانان ترجیح می‌دادند بیشتر شب‌ها و با نیروهای محافظ چنین ریسکی را پذیرا شوند. (همان: ۱۴۲-۱۵۲) وی به هنگام حرکت از بوشهر همراهان خود را چنین آماده این سفر می‌نماید: «ما سفری دراز در پیش داریم، ناگزیریم که بر اسب بنشینیم و چاپار برانیم، تفنگ و شمشیرمان را برای دفاع همراه داشته باشیم، برای مقابله با هر پیشامدی آماده باشیم، در روز مبادا باید برای حفظ خودمان بجنگیم، هر جا که به آب دسترسی نباشد باید با بی‌آبی و تشنگی بسازیم، اگر جای خوابیدن و آسودن پیدا نکردیم باید بی‌آن سر کنیم روزها باید بیاسائیم و شب‌ها در تاریکی راه بپیمائیم» بازرگانان ژاپنی با شنیدن این مقدمات چنان دچار حیرت و ترس گردیدند که خواستار بازگشت به کشور خود شدند. اما با اصرار و الزام یوشیدا با بی‌میلی و اجبار به سفر ادامه دادند. (همان: ۸۵-۸۴)

تجارت و بازرگانی از نخستین پیش شرط‌های توسعه و نوسازی هر کشوری است که البته در گرو عوامل اساسی‌تر دیگری مانند امنیت قرار دارد و طبیعی است که با اوضاع آن روز ایران ناسازگار و غیرممکن می‌نمود. ناامنی فعالیت‌های بازرگانی تا آن حد بود که به نوشته یوشیدا: هرگاه می‌خواستیم از وضع تجارت و صنعت ایران اطلاعاتی به‌دست آورم حضور ماموران دولتی در کنارم باعث می‌شد تجار و صنعتگران ایرانی از ترس ایشان حرفی نزنند. (همان: ۵۶) و برخلاف دولت‌های جدید اروپایی که برآمده از نظام بازرگانی و خدمتگزار بورژوازی بودند و منافع ملی خود را در حمایت از بازرگانان و توسعه تجارت و صنعت می‌دیدند، در ایران این دوره، ماموران دولتی شأنی بالاتر از تجار و بازرگانان داشتند و به نوشته این ژاپنی نکته‌سنج، حتی اگر کار شرم‌آوری هم با تجار و کسبه می‌کردند باز آزمندانه از آنها توقع داشتند و می‌خواستند سر کیسه‌شان کنند. (همان: ۵۲) وی در جای دیگری از کتاب خود می‌نویسد: «پایه و مقام ماموران دولت بالاتر

از اهل کسب است و دیوانسالاران به کار و شغل خودشان می‌بالند، حتی بازرگان‌های ثروتمند هم در برابر ماموران دولت متواضع هستند». (همان: ۲۲۸) اما در نظام جدید غرب، دولت زاییده بورژوازی و حافظ منافع آن است که به شکل بی‌سابقه‌ای با مصالح ملی این دولت‌ها انطباق دارد. بی‌دلیل نیست که در همه پیمان‌هایی که قدرت‌های بزرگی چون روسیه و انگلستان در ایران عصر قاجاری به این کشور تحمیل می‌کردند، تجارت و بازرگانی و حمایت از بازرگانان خودشان، از مهم‌ترین مواد آن عهدنامه‌ها از جمله عهدنامه گلستان و ترکمان‌چای با روسیه و عهدنامه مجمل و مفصل با بریتانیا بود. نکته دیگر آن بود که بازرگانان ایرانی علیرغم تمول، نمی‌توانستند ثروتمند باشند؛ باید حکام دولتی را در سرمایه خود شریک سازند و در چنین وضعی، دولت سربار مردم بود و تجارت آزاد از آنها حمایت نمی‌کرد و چون حرص و ولع سیری‌ناپذیر مقام‌های دولتی ایشان را وا می‌داشت که تنها منافع خود را ببینند، نمی‌توانستند کارها را به حسن اداره و صلاح حکومت انجام دهند. (همان: ۵۱) در چنین بازار غیر رقابتی به نوشته ماسهارو، بازاریان اجناس خود را به ده برابر قیمت می‌فروختند و برای ارزان بودن آن قسم دروغ می‌خوردند. (همان: ۱۷۴) از مهم‌ترین اسباب عدم شکوفایی تجارت در ایران فقدان راه‌های مناسب و امن بود. در همین سفرنامه گفته شده است که هیئت ژاپنی در سر راه خود از بوشهر به برازجان چیزی نمانده بود که در زیر طوفان شن زنده به گور گردند. (همان: ۸۹-۹۰) وی می‌افزاید برای رسیدن به شیراز از گردنه‌های وحشتناک دالکی در حالی عبور کردیم که یقین داشتم اگر از قاطر به آن دره مخوف سقوط کنیم «استخوانهایمان ریز ریز خواهد شد از این خیال موی تنمان از ترس راست ایستاد» (همان: ۹۴). نکته دیگر در اینجا مالیات‌ها است. یوشیدا در جایی از کتاب خود نوشته است که در ایران انواع مالیات‌ها وجود دارد که همگی در نهایت از جیب مردم بینوا می‌رود و به خزانه شاه واریز

می‌گردد که میزان آن سالانه ۴۰ میلیون قران است. (همان: ۲۱۴-۲۱۳) اما با تعجب می‌نویسد که: این مالیات صرف آبادی کشور نمی‌گردد و صرفاً برای مخارج شاه و دربار هزینه می‌شود. وی می‌گوید در پرتگاه‌های دالکی (بین بوشهر و کازرون) پلی ساخته بودند به طول ۱,۶۲ کیلومتر که تنها راه عبور کاروانیان بود و عجیب آنکه «همه با پول مردم نیکوکار ساخته شده و هیچ ربطی به دولت ایران ندارد. ماموران دولت تنها همشان بیشتر گرفتن مالیات از رعایاست و مالیات را غنیمت آسمانی می‌دانند». (همان: ۹۶) که این نشان آشکاری از گسست دولت و ملت است؛ گسستی که از مهم‌ترین عوامل عقب‌ماندگی و انحطاط است. حتی هنگامی که از استبداد شاه سخن می‌گوید، با تمجید از راه تهران - قزوین می‌افزاید: «نمی‌توانم بگویم که استبداد فایده‌ای به حال مردم ندارد زیرا که این راه را پادشاه مستبد ایران ساخته بود و به نعمت وجود این راه مسافرانی چون من می‌توانستند راحت سفر کنند و در منزلگاه‌های خوب بیاسایند». (همان: ۲۲۲) و این ذم شبیه به مدح می‌رساند که تنها فایده استبداد برای مردم ایران، با آن درآمد ۴۰ میلیون قرانی کشیدن همین قطعه راه ۴۰ کیلومتری از مسیر ۱۴۰ کیلومتری تهران - قزوین بوده است. توصیفات دیگر ماساهارو از راه‌های ایران نیز بیان سختی و طاقت‌فرسا بودن سفر است، می‌گوید یافتن آب در راه‌های ایران شبیه به دست آوردن «کانرو»^۱ است. (همان: ۹۶) در شرح اوضاع نابسامان چاپارخانه ایران می‌نویسد: چون حکام پول لازم را برای احیاء، نگهداری و توسعه کاروانسراها به کار نمی‌برند چاپارخانه‌دارها هم با استناد به شیوه ایشان نسبت به رسیدگی به اسبان و چاپارخانه کوتاهی می‌کنند «یک ضرب‌المثل ژاپنی می‌گوید زیردستان زود شیوه بالا دستان را در پیش می‌گیرند». (همان: ۱۲۸) نوشته‌های ماساهارو در این بخش به خوبی اوضاع نابسامان ایران در امر تجارت را بیان می‌کند و از

^۱ KANRO

داروی آسمانی یا انگبینی که از دست قدیس بودایی می‌نوشند و آدمی را زنده می‌کند.

خلال آن می‌توان به چرایی عدم شکل‌گیری بازرگانی گسترده در ایران آن عصر رسید. دلایلی مانند فقدان امنیت مالی و جانی، فقدان راه‌های مناسب، مالیات‌های بی‌حساب و کتاب - که صرف آبادانی کشور نمی‌شود و به جیب شاه و حکام می‌رود - و نهایتاً گسست دولت و ملت از آن جمله است.

قشون ایران

یوشیدا در بخش‌های متعددی از اثر خود به توصیف قشون ایران و نظام آن می‌پردازد و سربازان، افسران و فرماندهان ارشد نیروی نظامی را به بوته نقد می‌کشد و آن را از اسباب عقب‌ماندگی ایران برمی‌شمارد. می‌نویسد: شاه و مقامات ایران به جای آن که به کیفیت قشون و تجهیزات مدرن و کارآمد توجه کنند، به کمیت آن می‌بالند، فرماندهان نه در اثر لیاقت و کاردانی، بلکه به دلایل امتیازات قومی - قبیله‌ای و حسب و نسب اشرافی به این مناصب می‌رسند و از حقوق سربازانشان می‌دزدند، سربازانی که از کودکان ۱۳ - ۱۲ ساله تا پیر مردان ۸۰ - ۷۰ ساله را شامل می‌شوند و افراد علیل و ناتوان آن فرقی با سربازان به ظاهر سالم که همواره در حال خمودگی و نشسته هستند ندارند، این سربازان که اسلحه‌های کهنه و فرسوده‌ای حمل می‌کنند تنها مبارزه‌شان با شپش‌های لباسشان است که در صورت غلبه بر آن، چهره یک فاتح نظامی و قهرمان جنگی را به خود می‌گیرند؛ اما هنری که در آن بسیار ماهرند سرکیسه کردن مردم و گرفتن انعام زورکی از دیگران است. (همان: ۴۸ - ۴۷) وی می‌افزاید که: شاه هم در ملاقات با من از تعداد قشون و شیوه آموزش ایشان در ژاپن و چین پرسید که من پاسخ دادم: حدود ۵۰۰۰۰ تن هستند که به شیوه اروپایی آموزش دیده‌اند. (همان: ۱۸۸) ماساهارو در گزارش مفصلی که از قشون ایران آورده است، تاکید دارد: هر چند تلاش‌هایی برای

نوسازی قشون ایران به سبک اروپائی صورت گرفته است، اما هنوز نیروی نظامی به شکلی سنتی اداره می‌شد که در آن «از هر سن و سال از بچه تا پیر مرد سرباز بودند» از ایشان آزمایش بدنی گرفته نمی‌شد و هر کس با هر وضعی می‌توانست نظامی گردد، سربازان را بیش از نیاز می‌گرفتند که این هم موجب ناکارآمدی‌شان می‌گردید، افسران وضعشان خرابتر از سربازان است، هیچ لیاقتی ندارند و تنها به خاطر اشراف‌زادگی و بزرگ طایفه بودن است که افسر می‌شوند و کارشان تفاخر به یکدیگر است ایشان از جیره سربازان می‌دزدند و اضافه مالیات را هم به جیب می‌زنند. دولت گمان دارد که زیادی تعداد سربازان مهم است و به کارایی ایشان توجه ندارد و در نتیجه قشون ایران سیاهی لشکری است شامل کودکان ۱۲-۱۳ ساله تا پیرمردان ۸۰ - ۷۰ ساله با سربازانی علیل و کور و چلاق که وقتی رژه می‌رفتند «مردم گوژ پشت ناتوانی بودند که افتان و خیزان و تلو تلو خوران می‌آمدند و بینوایی و بیچارگی از سرو رویشان می‌بارید». (همان: ۲۰۴- ۲۰۳) نکته جالب در این گفته‌ها آن است که اخذ مالیات به سبک چنگیز، هنوز به زور قوه قهریه و اسلحه و شمشیر و نه بر اساس قاعده و قانون صورت می‌گرفت. بخشی از این مالیات‌ها توسط محصلان مالیاتی دزدیده می‌شد و بخش دیگر هم به جای خزانه به دربار می‌رفت و خرج دست و دل بازی‌های شاه و اطرافیان‌ش می‌گردید. در چنین وضعیتی طبیعی است که مردم مالیات را باج قلمداد کرده تا حد امکان از پرداخت آن فرار کنند و بر بی‌پولی و نابسامانی کشور بیافزایند.

ماموران و دولتمردان ایران

یوشیدا توضیحات جامعی درباره ویژگی‌ها و صفات ماموران دولتی ایران از حکام و وزراء گرفته تا کارگزاران جزء ارائه می‌کند. این توضیحات همگی بیانگر آشفتگی اوضاع

اداری ایران است که در اثر فقدان شایسته‌سالاری و فساد و تباهی گسترده نظام دیوانی به وجود آمده است و بی‌گمان یکی از عوامل مهم عقب‌ماندگی ایران در این دوره بود. در یک نگاه کلی می‌نویسد: ماموران دولت ایران «کمترین علاقه و توجهی به مصالح ملی و اعتبار مملکت ندارند، آنها تن‌آسایی پیشه کرده‌اند و فقط مراقبند که به منافعشان لطمه‌ای نخورد و حق و حسابشان مرتب برسد». (همان: ۵۲) وزیران هیچ صلاحیتی برای اموری که به ایشان محول شده، ندارند و از معدود پایبندی‌های مشترک ایشان در اداره کشور - پس از پر کردن جیب‌هایشان - «قلیان» است که همواره همراه دارند و هر کجا می‌روند «قلیان‌داری همراه آنهاست و نوکری هم زغال و آتش می‌برد، قلیاندار و زغالدارو آتشبیار هر کدام بر اسبی سوارند» و این چنین است که شخصی که به وزارت امور خارجه منصوب شده است، هیچ زبان خارجی نمی‌داند و حتی گمان دارد که ژاپن در اروپا واقع شده است. وی با تحیر درباره وزیر خارجه ایران و ملاقاتش با او می‌نویسد: میرزا سعیدخان (انصاری، مؤتمن‌الملک) به وزارت خارجه گمارده شد. این میرزا سعید خان مردی سالخورده بود و به هیچ زبان خارجی آشنایی نداشت. یک روز خبر آوردند که وزیر خارجه معین شده است. به دیدن او که رفتم، سر صحبت را گشود و با لحن تعارف‌آمیز از دعوتی که (از شاه ایران) شده بود، تشکر کرد: «در سفر اخیر قبله عالم به اروپا، البته اعلیحضرت همایون به کشور شما آمدند و از پذیرایی گرم و مهمان‌نوازیستان خرسند شدند.» در ملاقات امروز، میرزا علی خان مترجم جوان وزارت امور خارجه که انگلیسی را روان حرف می‌زد، بیانات وزیر را ترجمه می‌کرد، دیدم که او با این حرف وزیر دستپاچه شد و نمی‌دانست که چه بکند. اما زود بر خود مسلط شد و کوشید تا وزیر را از اشتباه بیرون بیاورد و آهسته در گوش میرزا سعید خان گفت که ناصرالدین شاه از ژاپن دیدن نکرده است و ژاپن در اروپا نیست. اما میرزا سعید خان به حرف این

جوان وقعی نگذاشت. میرزا علی خان که مکدر و ناراحت هم شده بود ناچار و با صدای آهسته عین بیانات میرزا سعیدخان را برایم ترجمه کرد. من پاسخ دادم: «ژاپن در منتهالیه خاور دور است. اعلیحضرت پادشاه ایران هنوز به کشور ما تشریف فرما نشده‌اند». (همان: ۱۶۸ - ۱۶۹) توصیفی هم که یوشیدا از برخی حکام ایران که با آنها دیدار داشته است، بیان می‌کند؛ چیزی بیش از ستمگری و نالیافتی آنها به دست نمی‌دهد. وی درباره فرهاد میرزا حاکم شیراز می‌نویسد: سخت‌کشی و قساوت بی‌مانند او که خاطیان را زنده زنده در میان آهک جوشان چال می‌کرد، می‌برید و می‌درید، نتیجه‌ای برای تامین امنیت مردم این دیار نداشت و این در حالی بود که کارگزارانش به انواع لطایف الحیل اسب‌اهدایی حاکم به من را با اسبی مردنی تعویض کردند و قیمت سه اسب را هم به‌عنوان هزینه‌های نگاهداری و انعام از من گرفتند. (همان: ۱۱۳-۱۱۰) در توصیفی کلی‌تر می‌افزاید: حکام ولایات معمولاً فرماندهان نظامی بودند و در اداره امور ایالت‌ها مانند شاه مطلق‌العنان و خودکامه بودند و در چنین وضعی سعادت و آسایش مردم بستگی به خصائل فردی و سلامت نفس حاکم داشت که می‌توانست در گرفتن مالیات اعتدال جوید یا با آز و نابکاری مالیات‌های سنگین بگیرد و به مردم فشار آورد و گرچه شاه بازرسانی داشت که بر گرفتن مالیات در ولایات نظارت می‌کردند، اما بسا حاکم و مفتش که با هم ساخته با بیچاره کردن رعیت جیب‌های خود را پر می‌کردند. (همان: ۲۱۵) دولتمردان ایرانی از تجدد فقط به گذاشتن سبیل فرانسوی - به تقلید از ناپلئون سوم - اکتفا کرده‌اند. (همان: ۱۶۴) و در حالی‌که از صدر تا ذیل برای انجام جزئی‌ترین و ابتدائی‌ترین وظایف خود به انحاء مختلف پول و انعام طلب می‌کنند از گازکشی یک خیابان مرکزی پایتخت و روشن نگاه داشتن آن عاجزند. وی تصریح دارد که نهبانانی که از سوی دولت به محافظت خانه ما در تهران مامور شده بودند در هر بار ورود و

خروج به منزل از ما انعام می‌خواستند و مترجم وزارت خارجه هم هر روز به بهانه‌ای می‌آمد و چای و قلیان می‌طلبید. (همان: ۱۶۲) در چنین وضعیتی شاه که تازه از اروپا آمده و هوس کرده بود خیابان‌های اطراف ارک را به تقلید از ایشان مجهز به چراغ‌گاز نماید نتوانست به این رویای خود جامه عمل بپوشاند زیرا نه پول داشت و نه دانش فنی این کار در کشور بود و لاجرم می‌بایست کارگر و مهندس از خارج بیاورد. این بود که از این کار صرف‌نظر کرده روی به چراغ نفتی و شمع آورد که زود خاموش می‌شد و کم نور بود و از سوی دیگر ماموران دولت هم شمع‌های خیابان چراغ‌گاز را پنهانی می‌دزدیدند. (همان: ۱۷۴) لاپوشانی و تملق هم از دیگر صفات ماموران ایرانی است که ماساهارو با آن مواجه شده است. او می‌نویسد: پیش از باریافتن به حضور ناصرالدین شاه، پسر وزیر خارجه به دیدنمان آمد و خواست که در ملاقات با شاه از متانت و مهربانی و نهایت کوشش ماموران دولت ایران برای جلب رضایتمان بگویم و ایشان را شایسته تحسین عنوان نمایم. «این خلق و خوی ایرانیان است اما من با خودم صادق بودم و نمی‌خواستم تعارف و دروغ بی‌جا بکنم و می‌خواستم دل و زبانم یکی باشد» چیزی که ایرانیان پذیرش را ندارند. (همان: ۱۸۲ - ۱۸۱) برای اصلاح این نظام کهنه و فاسد اداری کسانی مانند میرزا حسین خان سپهسالار اقداماتی کردند که در اثر دسیسه‌ها و اعمال فشار قدرتمندان سنتی جامعه که منافع خود را در خطر می‌دیدند، توفیق نیافتند و نهایتاً با تحریک حس تمامیت‌خواهی شاه - که حاضر نشد علی‌رغم تمام ادعاهای تجددطلبی و ترقی‌خواهی‌اش حتی بخشی از اقتدار و اختیار خود در اداره امور کشور را به نهادهای قانونی واگذار نماید - قربانی خودکامگی سیاسی قاجارها و اقتدار مطلق و غیرقانونی آنها شدند. ماساهارو با تعجب می‌نویسد: سپهسالار «شیفته فرهنگ اروپایی بود ... به بررسی و تحقیق در شیوه حکومت و نظام سیاسی در اروپا پرداخت ... او الگوی قانون اساسی و

شیوه اداره کشور در اروپا را برای ایران به ارمغان آورد و با اشتیاق در پی آن بود که نظام کهنه حکومت در ایران را متحول سازد، اما این حرف‌ها در میان اصحاب حکومت زمینه پذیرش نداشت ... پیشنهاد اصلاحات او رد شد و خود وی هم مقام دولتش را از دست داد» در حالی که شاه او را به کاردانی می‌شناخت و می‌خواست از قابلیت‌هایش استفاده کند. (همان: ۱۶۳) اما ماساهارو نمی‌گوید که این «اصحاب حکومت» چه کسانی هستند که حتی قادرند شاه را تابع خود سازند و تنها از این رویداد با عنوان «تکان‌دهنده و حیرت‌آور» یاد می‌کند. (همان: ۱۶۴)

نظام قضایی ایران

ماساهارو به اختصار از نظام قضایی ایران عبور می‌کند و در کشوری که خودکامگی سیاسی جایگزین اقتدار قانونی شده است، این موضوع عجیب نمی‌نماید. وی صراحت دارد که نظام قانونی ایران در دستان شاه و علماء است. بدین صورت که محاکم داوری با قضایانی که از سوی آنها منصوب می‌شوند، کار می‌کنند و احکام خود را در محدوده جرایم دینی و عرفی صادر می‌نمایند. وی تعدادی از مجازات‌های رایج در ایران آن عصر را آورده و با «سنگدلانه» خواندن سر بردن ده تن از دزدان و قطاع‌الطریق (همان: ۲۰۷)، خواننده را در برابر این پرسش قرار می‌دهد که با وجود چنین مجازات سنگینی چرا راه‌های ایران پر از دزد و حرامی است؟ (همان: ۲۰۸) اما ماساهارو از حقوق اساسی مردم و مفاهیمی چون قانون اساسی و امنیت جانی و مالی سخن نمی‌گوید. تنها کسی که از وی در مورد قانون اساسی می‌پرسد، شاه است البته آن هم پس از آنکه مطمئن شده است امپراتور در اداره کشور نقش اصلی را دارد، شاه پرسید: «آیا امپراتور مملکت را به خواست و اراده خود اداره می‌کند؟» و من پاسخ دادم: «علیحضرت امپراتور خود به

کارهای مملکتی می‌رسند و وزیران دولت معظم له را یاری می‌دهند». آنگاه شاه از قانون اساسی می‌پرسد: «آیا قانون اساسی تازه در ژاپن پس از به سلطنت رسیدن امپراتور میجی تصویب و اعلام شد یا که قانون اساسی از مدت‌ها پیش تدوین شده بود؟» و یوشیدا چنین پاسخ می‌دهد: «قانون اساسی ما از ۲۵۰۰ سال پیش تاکنون هیچ‌گاه عوض نشده و فقط اصلاح‌هایی در آن شده آن را با احوال و سیاست روز سازگار ساخته‌ایم». (همان: ۱۸۷)

اظهارنظر اخیر ماساهارو ما را به این باور می‌رساند که خود وی هم معنای قانون اساسی و نقش آن در نظام جدید را نمی‌دانسته و آداب و سنن کهن این کشور را معادل قانون اساسی که مفهومی متعلق به دوران جدید است، پنداشته است. اما در ایران آن عصر حتی بهره‌مندی از قوانین طبیعی، مانند قانون رسیدگی به اسببان را امری زائد می‌شمارند و می‌گویند: «در ایران به چنین مقررات دست و پا گیر نیاز نیست». (همان: ۱۲۸)

باورهای عمومی

ماساهارو در بخش پایانی کتاب خود به صورتی سامان‌یافته به برخی از باورهای عمومی ایرانیان اشاره می‌کند، اعتقاداتی که بیشتر بازدارنده و عامل عقب‌ماندگی آنها شده است و این در حالی است که خود وی اسلام را دینی پویا و خلاق توصیف کرده است: «هدف بنیادی اسلام زدودن هواها و آلاینده‌های دنیوی بود و این آئین بر منش اثباتی ارزش نهاده آدمی را به کار و فعالیت تشویق کرده است». وی با دفاع از حکم اسلام در مبارزه با نابکاران تعجب می‌کند که چرا در این زمان مردم برای حق و درستی مبارزه نمی‌کنند و به سان سربازان ایرانی ترجیح می‌دهند به جای جنگ با دشمن، ذکر و تسبیح بگویند و «به بهشت رفته با حوریان هم بالین شوند». (همان: ۲۰۱) سخنان وی درباره اصلاح‌طلبی و ترقی‌خواهی ایرانیان در ظاهر متناقض است، زیرا در حضور شاه و

طی نطقی رسمی می‌گوید: «پیشرفت و تعالی سطح تمدن خواست واقعی و آرزوی قلبی مردم ایران می‌باشد به درجه‌ای که در تاریخ ایران سابقه نداشته است». (همان: ۱۸۵) و در جای دیگری می‌نویسد: وضع مردم دگرگون شده «روحیه و اعتماد به نفس و شوق و نیرویشان کاستی گرفته و جلالتشان را از دست می‌دهند آنها در پی پوسته و پیرایه آسان‌یاب فرهنگ تفننی (وارداتی) بودند و فرهنگ اصیل و غنی خود را در این رهگذر می‌باختند. برای هرملتی نیکو وارزنده است که فضیلتی تازه پیدا کند و عیب‌ها و کمبودهایش را از میان بردارد». اما نباید فضیلت و معنویت خود را کنار نهند و به بهانه نوجویی میراث خوب خود را هم کنار گذارند که نتیجه این کار شکست است. (همان: ۲۰۱)

این تناقض با مراجعه به بخش‌های دیگر کتاب رفع می‌شود. یوشیدا از میل مردم به ترقی‌خواهی سخن می‌گوید، اما همچنان که خود تصریح دارد مجموعه اوهام و خرافاتی که آنها را در بند کرده است را مانع این تعالی می‌داند. این اوهام هم در باورهای خرافی و هم در شیفتگی به ظاهر تمدن غربی متجلی می‌شود و نهایتاً با اعمال زشتی که زاییده توأمان این دو است، تحکیم می‌یابد. وی می‌نویسد: «ایرانی‌ها پیش رمال و غیبگو می‌رفتند تا بپرسند که سعادت یارشان خواهد بود یا نه، اگر هم می‌بایست درباره چیزی تصمیم بگیرند به حساب سعد و نحس و طالع‌بینی متوسل می‌شدند، همه غیبگوها و دعانویس‌ها آخوند (نما) بودند آنها را دعا بده می‌خواندند و مانند کاهنان بودایی ... بسته طلسم و تعویذ و بخت‌گشا به مردم می‌دادند. از یکی از این دعانویس‌ها پرسیدم: دعانویسی و جادوگری را کی و چگونه شروع کرده است؟ و او صادقانه پاسخ داد: خداوند بر حق ما خوش شروع کرد و به من یاد داد». (همان: ۲۱۱) اوهامی که حتی در بهره‌گیری از علمی‌ترین یافته‌های نظام جدید آنها را دچار تحیر و سرگردانی می‌کرد، گاه با تفریط چنان می‌نمودند که نظاره‌گر ژاپنی ما را وا می‌داشت بنویسد: ایرانی‌ها به طب جدید باور

ندارند و بیشتر به روش‌های غیرمنطقی گذشتگان مانند حجامت روی می‌آوردند و ترحیح می‌دادند «برای درمان درد و بیماریشان به خداوند توکل و توسل جویند، آنها به درمان پزشکی و دارویی عقیده‌ای نداشتند زیرا که آن را نمی‌دانستند». (همان: ۲۱۱ - ۲۱۰) و گاه با افراط هر خارجی را «حکیم صاحب» صدا زده از وی طلب دارو و درمان می‌کردند. (همان: ۱۰۲) آنچنان که بیان شد؛ این باورها با ظهور در کردارهای زشت‌تری تحکیم می‌شد و چرخه انحطاط و عقب‌ماندگی کشور را سریع‌تر می‌گرداند و در حالی که ژاپنی هم عصر وی هر گونه ناکامی و شکست را به حساب بی‌برنامگی و محاسبات نادرست خود می‌گذاشت و مسئولانه عواقب کارهایش را می‌پذیرفت؛ ایرانی عصر وی حاضر نبود حتی مسئولیت روشن‌ترین اشتباهاتش را بپذیرد. به نوشته یوشیدا خدمتکاری که از اربابش دزدی می‌کرد در توجیه کار خود می‌گفت: «تقصیر خودم نیست شیطان در جلدم رفته و این کار را کرده است من که گناهی نکرده‌ام». (ص: ۱۷۰) اما ماساهارو حتی طاقت‌فرسا بودن هوای بوشهر را به عوامل غیرقابل کنترل منسوب نمی‌کند و می‌نویسد: «اگر من در این نقطه به رنج و سختی افتاده‌ام، کیفر کردار خودم است که همیشه رفتار و منش نیکو نداشتم». (همان: ۵۴) و هنگامی که به‌رغم تحمل سفری سخت موفق نمی‌شود ویرانه‌های بابل را ببیند و چیزی نمانده جانش را بر سر آن بگذارد می‌نویسد خداوند حتماً به خاطر آنکه «نیندیشیده و نسنجیده» اقدام به این کار کردم کیفرم داد و از دیدن بابل محروم کرد. (همان: ۷۶) وی با احترام به معتقدات مذهبی مردم مانند قربانی کردن شتر در عید قربان در حالی که از غربی‌ها به خاطر درک نکردن رمز و راز آن انتقاد می‌کند، (همان: ۱۸۱ - ۱۸۰) نمی‌تواند از زن‌بارگی اشراف و اعیان انتقاد نکند و با تعجب و سرزنش می‌نویسد: «این کار برای ایرانی‌ها خوشتر از هر چیز بود». (همان: ۱۷۳)

ترقی‌خواهی ایرانیان

از خلال نوشته‌های ماساهارو می‌توان تصاویری منقطع و گسسته از ترقی‌خواهی ایرانیان - و البته بیشتر موانع آن - به‌دست آورد. در این نوشته‌ها از عوامل عقب‌ماندگی ایران مانند دخالت‌های استعماری روسیه و انگلستان تا ضعف نهادهای آموزشی و انحصار آن به داستان‌های مذهبی، از اوضاع نابسامان کشاورزی تا قحطی‌های کشنده، از تجددطلبی ساده‌انگارانه و ظاهری متجددین تا مقاومت سنت‌پرستان و ملی‌گرایان در برابر آن و سرانجام از ناکارآمدی دولتمردان تا گسست ملت و دولت سخن گفته شده است. وی اشاره دارد که یکی از تولیدات عمده کشاورزی ایران در شهرهایی مانند اصفهان تریاک است. (همان: ۱۳۸) که ارمغان آن سستی و خمودگی است. دردمندان از قحطی کشنده‌ای که در ۱۸۶۶م روی داده و منجر به مرگ دویست هزار تن از مردم ایران از «گرسنگی» شده است یاد می‌کند. (همان: ۲۰۱) از کمبود آب آشامیدنی حتی در پایتخت می‌نویسد که: چرا در حالی که مردم تهران آب برای خوردن ندارند «آب صاف و پاک فقط به شاه (و کاخ‌نشینان) می‌رسید. مردم تشنه می‌ماندند، اما ناله درخواست و التجای آنها در شُر شُر فواره‌های کاخ و ارک شاهی گم می‌شد». (همان: ۱۷۳) یوشیدا از سویی انحصار نظام آموزشی ایران به نقل «داستان‌های مذهبی» را نمی‌پسندد. (همان: ۲۰۸) و از سوی دیگر دخالت روسیه و انگلستان در امور ایران را به‌عنوان یکی از عوامل مهم عقب‌ماندگی ایران سخت نکوهش می‌کند و از سلطه وحشتناک این دو کشور می‌هراسد. در ابتدای ورودش به ایران در بوشهر نوشت: «در زمینه سیاسی مردم ایران از انگلیس سخت هراسانند. دولت انگلستان امور ایران را به اشاره انگشت کوچکش و به دلخواه می‌گرداند». (همان: ۵۱) بر این باور است که بریتانیا با طعمه قرار دادن کمک‌های مالی، ماهی ایران را به «دام سهمگین» خود انداخته است. (همان: ۱۹۶) از ترس مردم از روسیه

هم نوشته است: «ایرانی‌ها از روسیه بیمناکند و ملاحظه دارند، اگر رابطه سیاسی ایران با انگلیس (و رقابت انگلیسی‌ها با روس‌ها در این جا) نبود دو ایالت شمالی ایران زیر پرچم امپراتوری روسیه که نقش عقاب دو سر دارد می‌رفت». (همان: ۲۳۱) وی عدم آماده‌سازی ساحل انزلی را هم از ترس حمله روس‌ها دانسته است و می‌نویسد: «اگر ایرانی‌ها بستر مرجانی انزلی را می‌شکافتند کشتی‌های ۵۰۰ تا ۶۰۰ تنی هم می‌توانستند در آن پهلو بگیرند، اما ایران فکر می‌کرد این مانع طبیعی برای جلوگیری از حمله احتمالی نیروی دریایی روسیه خواهد شد». (همان: ۲۳۱) از نظر وی گرچه دو کشور روسیه و انگلستان برای به‌دست آوردن منافع بیشتر در ایران با هم رقابت دارند، اما وجه مشترک اقدامات آنها فشاری بود که آزادی عمل سیاسی و تدابیر اجرایی را سلب می‌کرد: «هرگاه که روس و انگلیس در پی حصول منافع خود بر می‌آمدند ایران را از دو سو در منگنه می‌گذاشتند و ایران نمی‌توانست تکان بخورد و آزاده سیاسی را تدبیر و اجرا کند». (همان: ۲۰۰) در خاتمه، با اشاره به اقدامات دو کشور روسیه و انگلستان در تجزیه خاک آن کشور و دخالت در امور داخلی‌اش هشدار می‌دهد که: «اگر ایران به‌موقع و به‌طور قاطع به چاره‌اندیشی برنیاید به‌زودی در رقابت اژدها (انگلیس) و ببر (روسیه) جان خواهد داد. (همان: ۲۳۵) یوشیدا می‌گوید این که ترقی‌خواهی ایرانی به انجام نمی‌رسد، معلول عدم شناخت صحیح موافقان و مخالفان تجدد از مفهوم مدرنیسم و پیشرفت و ترقی است، درک نادرست و سطحی دولتمردان متجدد از نوگرایی که آن را محدود به ظواهر کرده‌اند و ترس بی‌مورد سنت‌گرایان که تجدد را به معنای از دست رفتن باورهای مذهبی و سنن ملی می‌دانند، از مفاهیمی است که می‌توان از نوشته‌های این ناظر اوضاع آن روز ایران استنباط کرد. وی از شیفتگی دولتمردان ایرانی به ظواهر تمدن غربی یاد کرده است و می‌نویسد: از بزرگان دولت ایران آنها که «اروپا دیده و

شیفته تمدن و معرفت جدید بودند لباس طرز اروپایی در بر می‌کردند و کلاه فرنگی به سر می‌گذاشتند از صاحب منصبان دولت ۴۰ درصدشان به طرز اروپایی و ۶۰ درصد به رسم ایرانی لباس می‌پوشیدند». (همان: ۱۷۶ - ۱۷۵) یوشیدا با یادآوری سیر تجدد در ژاپن به نگرانی مشترک خود و ملیون هر کشور از فراموشی آداب و سنن و فضایل سنتی اشاره می‌کند و می‌نویسد: هفته‌ای یک بار خارجی‌های تهران دور هم جمع شده «درباره پیشرفت‌ها یا ناکامی‌های سیاسی ایران و مناسبات این دولت با دیگر کشورها گفتگو می‌کردند، هر بار که به اینگونه صحبت‌ها گوش می‌دادم فکر و رفتار خارجی‌ها در ژاپن به یاد می‌آمد، درباره آینده ژاپن می‌اندیشیدم، فکر می‌کردم که هر ملتی باید فضیلت‌های خود را نگاه دارد و پاسداری خصلت و فضیلت‌های قومی و میراث معنوی و دنبال کردن اهداف و نیات ملی رسالتی است که بر عهده مردم است». (همان: ۱۷۱-۱۷۰) و سرانجام در شرحی نسبتاً مفصل و تأییدآمیز از زبان «علیخان کارگزار خارجه دولت در رشت»، علل انحطاط ایران و چاره کار آن را چنین آورده است: «ایران از یاری روس و انگلیس بی‌نیاز نیست، ما نمی‌توانیم با استقلال زندگی کنیم. ما ایرانی‌ها عادت‌مان است که از خارج تقلید کنیم، ما فقط رویه و پیرایه جامعه‌مان را نو می‌کنیم (نه عمق آن را). هرگونه تلاشی در تحول و اصلاح بنیادی، پایه قدرت علما و حکام را سست می‌کند. ما باید نظام آموزش را متحول سازیم، دانش و آگاهی مردم را بالا ببریم، در کار قشون سرمایه بگذاریم، حمل و نقل دریایی را رونق بدهیم تا بتوانیم کشورمان را حفظ و تقویت کنیم و به پیش ببریم. اگر ما به تلاش برنخیزیم آفازاده‌ها و جوان‌های اشراف و بزرگان در لباس فاخرشان و با حرص و ولعی که به درجه سرتیپی و امیری و سالاری لشکر دارند مسلط می‌شوند و اینها فقط به تقلید ظواهر تمدن و معرفت اروپا بسنده می‌کنند و در نهان خواسته‌ها و هوس‌هایشان را پی می‌گیرند. در این احوال سربازان

خسته و دلزده می‌شوند، مردم روحیه‌شان را می‌بازند، نظم کار قشون از میان می‌رود و افسران به ولخرجی و تجمل و تن آسایی می‌گذرانند. در این وضع ایران به دشواری خواهد توانست از مرض خمودگی و عقب‌ماندگی رهایی یابد». (همان: ۲۳۳) این نسخه مفصل البته پیش شرط مهم دیگری هم دارد و آن اعتماد متقابل دولت و ملت بر اساس مصالح ملی است؛ اعتمادی که از بین برنده «گسست دولت و ملت» است. گسستی که از مهم‌ترین عوامل عقب‌ماندگی و انحطاط هر کشوری است. این نکته را علیخان به‌درستی یافته و یوشیدا هم با تحسین تایید کرده است و می‌نویسد: علیخان گفت: «در ایران دولت و ملت از هم فاصله دارند ... این سخن او عالی و ستودنی بود». (همان: ۲۲۸)

قدرت مطلق شاه ایران و معمای گل داودی

ماساهارو در طول سفرش به ایران به تدریج از ناصرالدین شاه و قدرت مطلق وی شناخت پیدا می‌کند. ابتدا در اصفهان با دیدن عکس او در کنار سه شاه نامور ایران - شاه عباس صفوی، نادرشاه افشار و کریم خان زند - از خود می‌پرسد که شاه ایران شبیه کدام یک است؟ و پاسخی برای آن نمی‌یابد، می‌نویسد. ناصرالدین شاه «شاید می‌خواست فضیلت شاه عباس کبیر، عزم و دلاوری نادر و نیک نفسی کریم خان را داشته باشد». ولی اعتراف می‌کند که نمی‌داند و جز گنجشک‌هایی که با جیک و جیک «گویی نکته‌ای را به رمز و راز می‌گفتند» کسی پاسخگوی سوالم نبود. (همان: ۱۴۲) در ملاقات با شاه مدهوش ظواهر قصر و نماد مشترک سلطنت ایران و ژاپن - گل داودی - می‌شود و می‌نویسد: «این هم معمائی است که دو کشور در شرق و غرب (آسیا)، ژاپن و ایران نقش و طرح همانند (گل داودی) برای نشان سلطنتی خود دارند». (همان: ۱۸۳) وی در یک تملق دیپلماتیک در حضور شاه، الفاضلی را به کار می‌گیرد که آدمی را به یاد

متون رسمی مورخان درباری این دوره و عبارت‌پردازی‌های منحنی و ملال‌آور ایشان می‌اندازد: «... اعتقاد دارد که اعلیحضرت شاهنشاه سرشار از بینش و بصیرت و خردمند ... در سایه برکت وجود و مایه سجایایی که خداوند در نفس نفیس اعلیحضرت ودیعه گذاشته‌اند ... اعتقاد دارد که شاهنشاه کارهای درخشان به انجام رسانده و به توفیق‌هایی شایان نایل آمده‌اند که مایه حیرت و تحسین ممالک عالم تواند بود. شاهنشاه به این موهبت توانسته‌اند دولت ایران را هدایت و ملت را رهبری فرمایند و اصلاحات و ابداعات بسیاری بنیان نهند. قدرت و نفوذ اعتبار ایران در جهان رو به تزاید و عظمت ایران نمایان و درخشان است ... مباحی شاکر است که شاهنشاه این همه دلسوز و مهربان و رئوف و مردم نوازند...». (همان: ۵- ۱۸۴) در ادامه گزارش، گفتگوی شاه با سفیر ژاپن نکات جالبی در خود دارد که دست‌کم بیانگر اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه دیکتاتور ایران است: شاه می‌داند که راه‌های کشور خوب نیست و اظهار امیدواری می‌نماید که در آینده در چند مسیر راه‌آهن داشته باشیم، از چگونگی ساخت راه‌آهن در ژاپن می‌پرسد و مشتاق است که بداند این کار به‌دست خارجی انجام شده است یا خود ژاپنی‌ها؟ آیا ابزار این کار را دارید؟ آیا خودتان لکوموتیو می‌سازید؟ آیا به افراد فنی خارجی نیاز دارید؟ (همان: ۱۸۶) سپس از نظام سیاسی ژاپن می‌پرسد: «آیا امپراتور امور مملکت را به خواست و اراده خود اداره می‌کنند؟» (همان: ۱۸۷) شاه در پرسش از مسیر هیئت ژاپنی اطلاعات جغرافیایی‌اش را به رخ می‌کشد و از تنگه مالاگا و هنگ کنگ، چین و وضعیت نظامی آن می‌پرسد. (همان: ۱۸۸) سفیر ژاپن ناباورانه می‌گوید: شاه گفت گرچه میان ما و شما که در غرب و شرق آسیایم فاصله بسیار است، اما هر دو آسیایی هستیم «و باید طرح خوبی برای پیشرفت و ترقی کشورهایمان، ایران و ژاپن، که هر دو ملت آسیایی‌اند تدبیر کنیم. برای داشتن روابط نیکو باید با ژاپن تجارت و داد و ستد داشته باشیم». (همان: ۱۸۹) ماساهارو

می‌نویسد: «هر بار که شاه به اروپا می‌رفت اندیشه اصلاحات پیدا می‌کرد»، اما بزرگان کشور با فکر او مخالفت می‌نمودند، بار دومی که شاه به فرنگ رفت، این بزرگان «با درباریان علیه (اندیشه تجدد) شاه همداستان شدند. یکی از زمینه‌های مخالفت آنان با شاه این بود که مردم گرسنه و بینوا مانده‌اند (واول باید آنها را سیر کرد). اما ناصرالدین شاه سخت مصمم بود که فکر و هدف خود را پیش ببرد» او نمونه اصلاحات شاه را احداث مسیر ۴۰ کیلومتری از راه تهران - قزوین و تجهیز آن به مهمانخانه‌ها و استراحتگاه‌هایی به سبک اروپایی می‌داند. (همان: ۲۰۲) اما به تدریج ماساها رو درمی‌یابد که اقتدار مطلق و غیر قانونی شاه و اشتباهی سیری‌ناپذیرش در حاکمیت همه‌جانبه بر امور کشور پایه و اساس ناکامی ترقی‌خواهان ایران - که شاه خیلی مشتاق بود خود را نماد آن معرفی کند - است. در جملاتی کوتاه می‌نویسد: همه چیز از به‌دست آوردن مناصب ساده اداری تا فروش حکومت ولایات و عزل و قتل وزراء و نخست‌وزیران مرهون هوس‌ها و امیال شخصی و پول‌پرستی شاه ایران است که در یک لحظه می‌تواند آنها را از اوج افلاک به حضيض خاک دراندازد و به‌گدایی در کوچه و خیابان وادارد. همچنان‌که می‌تواند هر شخص فاقد صلاحیتی را بدانجا رساند که سر فخر به آسمان بساید. «مقام و منصب دیوانیان و عاملان دولت را اعتباری نیست. اگر کسی مورد توجه شاه واقع می‌شد هر چند که فردی گمنام و ناشناخته بود می‌توانست به‌زودی پایه و دستگاه پیدا کند و در زمره اشراف درآید... و سر فخر به آسمان بساید. اما اگر صاحب جاهی خشم پادشاه را برمی‌انگیخت، مال و مقامش از دست می‌رفت و به خاک سیاه می‌نشست و کارش به گدایی در کوچه و گذر می‌کشید». (همان: ۲۱۴) گاهی شاه حکمران ولایتی را که سال‌ها مردم را چاپیده بود می‌چاپید و «این بخت برگشته مال و ثروتی را که سال‌ها روی هم انباشته و اندوخته بود به یک روز از دست می‌داد». (همان: ۲۱۵) این کار موجب تشدید

احساس ناامنی گسترده حتی در میان طبقه حاکم می‌گردید و واکنش طبیعی اکثر آنها این بود که در کوتاه‌ترین زمان ممکن بیشترین بهره را از موقعیت و منصب خود به دست آورده با مهارت آن را پنهان سازند که از دو جنبه بر انحطاط کشور می‌افزود. یکی بهره‌کشی بی‌رحمانه از منابع انسانی و طبیعی کشور و دیگر به کار نگرفتن نقدینگی به دست آمده در چرخه اقتصادی تولید، این احساس ناامنی تا بدان پایه بود که یوشیدا پس از تنها ۱۲۰ روز اقامت در تهران. (همان: ۲۱۹) نوشت: «مقام و منصب دیوانی بی‌اعتبار و ناپایدار است و به قدرت و شوکت آن نمی‌شود تکیه کرد سپهسالار اعظم (میرزا حسین خان) تنها کسی نبود که مقام و پایگاه دیوانی را از دست داد، هر کسی می‌توانست به پایه اشرافی برسد و والی شود، اما جاه و مقام در این نظام حکومتی تالی فاسدی در ذات خود دارد». (همان: ۲۱۵) و این بخشی از پاسخ معمای تفاوت سرنوشت نوجویی در ایران و ژاپن است. در حالی که در ژاپن اشراف این کشور امپراتور را بر سر قدرت آورده و خودکامگی سیاسی وی را مهار می‌کردند؛ در ایران حتی اشراف توسط شاه تعیین می‌شدند و طبعاً نمی‌توانستند در برابر تمامیت‌خواهی شاه بایستند. شاه وابسته به اشراف نبود، بلکه این اشراف بودند که وابسته به شاه بودند. این روند هنگامی که با ضعف بنیان‌های اخلاقی شاه و دیگر حکام همراه گردید،^۱ مرگ تجددطلبان را فراهم کرد: «حس حسادت شاه به استعداد و ذکاوت و کاردانی مشیرالدوله و نیز بدگویی بدخواهان که او را به خیانت متهم ساختند پایان زندگیش را فرا آورد» و وی به دستور شاه با زهر کشته شد. (همان: ۱۶۵) در کنار آن «سیاست تجدد و

^۱ به باور نگارنده، بخش مهمی از انحطاط و عقب ماندگی ایران در دوره قاجاریه به دلیل ضعف بنیان‌های اخلاقی حاکمان و حتی برخی از تجددطلبان است که متأسفانه کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است و از نقاط مورد غفلت در انحطاط‌شناسی ایران است. این موضوع را که می‌توان در قالب عوامل باطنی انحطاط تقسیم‌بندی کرد، نیاز به پژوهشی گسترده دارد.

اروپایی کردن سپهسالار بر سنت پرستان سخت گران آمد و نارضایی از اوضاع را متوجه سپهسالار کردند». (همان: ۱۶۶) اما اساسی‌ترین سبب، همان اقتدار مطلق و غیرقانونی شاه است که با سوار شدن بر امواج هوس‌ها و خواسته‌های نفسانی خود نه تنها خانه سپهسالار بلکه کل ملک و ملت را دستخوش تاراج و لگدکوب انحطاط می‌کند: با برگشتن نظر شاه، اشرار و اوباش به خانه وی ریخته و قصر شاهانه‌اش را «در چشم برهم‌زدنی» لگدکوب و اثاثه‌اش را تاراج کردند. «قدرت مطلق شاه ایران را از این نمونه قیاس کردم و حیران ماندم که چگونه با برگشتن نظر شاه از کسی جاه و مال و مقام او به لحظه‌ای از دست رفت. این قضیه مرا سخت اندوهگین ساخت، مغضوب و برکنار شدن سپهسالار پیشامد و نمونه خوبی بود که حقیقت کار روزگار ایران و احوال مردم آن را به ما بفهماند». (همان: ۱۶۶)

نتیجه

عوامل عقب‌ماندگی و انحطاط ایران در دوره قاجاریه متعدد و پیچیده است و لاجرم یافتن علل و درمان آن کاری دشوار است. از آن سخت‌تر، اما پذیرش انحطاط و عقب‌ماندگی به عنوان نخستین گام در درمان بی‌سامانی‌های این سامان است. سفر و ماموران خارجی که به ایران آمده‌اند، به طور طبیعی بیش از هر چیز به دنبال منافع ملی خود بوده‌اند. با این حال، از نوشته‌های آنها با احتیاط و نقد می‌توان به عنوان ناظران کنجکاو و حساس به تفاوت‌های جامعه خود و کشور میهمان که همه چیز را در نظرشان جالب می‌نمایند، استفاده نمود و عوامل عقب‌ماندگی کشور را مورد شناسایی قرار داد. پیچیدگی عوامل انحطاط ایران وابسته به اسباب داخلی و خارجی، شرایط جغرافیایی و فرهنگی، مداخلات استعماری و از همه مهم‌تر خودکامگی حاکمان قاجاری و

تمامیت‌خواهی و اقتدار غیرقانونی آنها؛ نیاز به مطالعات وسیع و پژوهش‌های عمیق علمی دارد و با توجه به گستردگی و تنوع منابع تاریخی دوره قاجار تحقق این امر خطیر است و جنبش همگانی و اهتمام ملی را می‌طلبد. سفرنامه یوشیدا ماساهارو از این منظر که نویسنده خود، از کشوری آسیایی و برخوردار از احساسات ملی و ضد استعماری است و سرنوشت تجددطلبی و ترقی‌خواهی را با علاقه‌ای وافر دنبال می‌کند، اهمیت دارد. نویسنده - هر چند به صورت نامنظم و پراکنده - به علل اصلی این مساله اشاره دارد، از نظر وی تنگناهای جغرافیایی ایران مانند کمبود آب، گسست جغرافیایی به دلیل وجود کوه‌ها و بیابان‌های پرخطر و بی‌راهه‌های آکنده از دزد و حرامی و تنوع نژادی - قومی و تفاوت‌های زبانی - آئینی مقدمه‌ای ناخواسته بر انحطاط ایران در دوره مورد بحث تحمیل می‌کند که در کنار مسئولیت‌ناپذیری مردم و بی‌لیاقتی حکام به صورت دم‌افزایی، کشور را دچار فقر، درماندگی، قحطی و انحطاط کرده بود. هر چند خودکامگی مطلق و غیرقابل وصف شاه قاجار که حاضر نیست ذره‌ای از اختیارات خود را واگذار کند، اصلی‌ترین مانع پیشرفت و ترقی ایران است، اما ضعف نهادهای آموزشی و سیر آنها در حال و هوای قصه‌های هزار و یک شب همراه با سوءمدیریت کشور، از عمده‌ترین دلایل انحطاط نظام حکومتی قاجاریه است.

منابع

ماساهارو، یوشیدا (۱۳۷۳)، سفرنامه یوشیدا ماساهارو، ترجمه: هاشم رجبزاده، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی